

1 خداوندا، بر سرزمین خویش نظر لطف افکندی،  
و سعادت گذشته را به یعقوب بازگردانیدی  
2 تقصیر قوم خود را آمرزیدی و همه گناهانشان  
را پوشانیدی! سیاه 3 تمامی غضب خویش را  
برگردانیدی و از جدت خشم خویش بازگشتی!  
4 ای خدای نجات ما، ما را بازگردان، و غضبت  
را از ما برگیر! 5 آیا تا ابد بر ما خشم خواهی  
گرفت؟ آیا خشم خود را نسل اندر نسل طول  
خواهی داد؟ 6 آیا دیگر بار احیایمان نخواهی کرد  
تا قومت در تو شادی کنند؟ 7 خداوندا، محبت



خویش را به ما بنما، و نجات خود را بر ما عنایت فرما! 8 باشد که آنچه خدای بیهوده خواهد گفت، بشنوم؛ زیرا او به قوم  
خود، و به سرسپردگان خویش، سلامتی را ندا خواهد کرد؛ اما مباد که به سوی جهالت بازگردند. 9 بهیقین که نجات او به  
ترسندگانش نزدیک است، تا جلال در سرزمین ما ساکن شود. 10 محبت و وفاداری با هم ملاقات خواهند کرد؛ عدالت و  
سلامتی یکدیگر را خواهند بوسید. 11 وفاداری از زمین خواهد رویید، و عدالت از آسمان خواهد نگریست. 12 آری،  
خداوند آنچه را نیکوست، عطا خواهد فرمود، و سرزمین ما حاصلخیز خواهد بود. 13 عدالت پیشاپیش وی خواهد رفت و  
راهی برای قدمهای او مهیا خواهد ساخت.

از زمانی که شروع به کار در کلیسا کردم، بارها و بارها این سوال را از خود پرسیده ام: «چگونه می توانم آنچه را  
که درباره خدا می دانم و از او تجربه کردم به دیگران منتقل کنم؟» در کلاس، مقابل بچه هایی ایستاده ام که گاهی  
بیشتر گاهی کمتر علاقه داشتند. هم در مقابل جماعتی ایستاده ام که از کودکی انجیل را می شناختند و از این رو دیگر  
غافلگیر نمی شدند و شاید شگفتی ایمان را نیز فراموش می کرده اند. من حتی در مقابل افرادی ایستاده ام که آشکارا  
انجیل را انکار کرده اند یا دلایل زیادی داشتند که چرا نمی توانستند یا نمی خواهند خدا را باور کنند. و بارها و بارها به  
دنبال کلمات و مثال هایی می گشتم، که بتوانم مردم را قانع کنم که ایمان به خدا در اهمیت است. متوجه شدم که همه  
با هم با یک راز بزرگ روبرو هستیم. من هم نمی توانم جمله ای بیابم که دل مردم را باز کند تا آنها بتوانند به خدا ایمان  
یابند. من هم نمی توانم چنین فرمول جادویی برای خودم پیدا کنم تا به خدا ایمان یابم. نمی توانم خدا را از طریق چند  
کلمه هوشمندانه یا حتی عرفانی درک کنم. نمی توانم چند کلمه ابراز کنم تا درب بهشت را باز کند و همه ما ناگهان پیش  
خدا باشیم. و با این حال این اتفاق می افتد که مردم باور می کنند. هنوز هم من ایمان می آورم. و گاهی تعجب می کنم  
که هنوز به خدا ایمان دارم، هر چند که نمی توانم ایمان را توضیح دهم، یا اثبات کنم و حتی نمی توانم ایمان را درک کنم.  
من چنین چیزی را در مزموری که امروز شنیدیم احساس می کنم. مزامیر ۸۵ یک دعا است. فرد به سوی خدا رفت و  
پیش خدا از تجربه اش صحبت کرد. در عین حال، او به کارهایی که خدا در گذشته انجام داده است، اعتماد کرد. و  
همین کار خدا، او را به آینده امیدوار کرد. و چون اعتقاد به خدایی داشت که در گذشته حاضر بوده است و در آینده  
نیز حاضر خواهد بود، دعا کرد. او سه چیز را در نظر گرفت: اول ایمان به خدا که در گذشته در انواع مختلف در  
کار بوده است، دوم امید به این که خدا در آینده ما را نجات خواهد داد و سوم دعا کردن! اول، بیابید به ایمان نگاه کنیم:  
شگفت انگیز این است که ایمان به دیدن یا انجام کار شگفت انگیز مربوط نیست. ما نیز نباید توجه مان را به سوی  
آینده ای دور معطوف کنیم تا ایمان یابیم بلکه ایمان به گذشته مربوط می شود. آنچه در گذشته اتفاق افتاده بود فقط یک  
خاطره خوب نیست، بلکه پایه و منبع ایمان به اینجا و اکنون است. ایمان به این معنا نیست که ما می توانیم زندگی را  
از طریق افسانه ها تحمل کنیم بلکه ایمان به اتفاقات بسیار ملموسی بستگی دارد که در گذشته در زندگی ما اتفاق  
افتاده اند. یکی از این رویدادهای ملموس زندگی شخصی به طور کلی است. بدون هیچ شکی مشخص است که زنده  
هستم. و من زندگی می کنم زیرا خداوند حوادث خاصی را هماهنگ کرده تا بتوانم زندگی کنم. همچنین به بسیاری از  
اتفاقات دیگر که در زندگی ام افتاده فکر می کنم. من به موقعیت هایی فکر می کنم که در معرض خطر یا تهدید بودم.  
و خدا را به خاطر محافظتی که تا به امروز به من داده است سپاسگزارم. اما به اتفاقاتی هم فکر می کنم که فراتر از  
زندگی شخصی من هستند. اول و مهمتر از همه، صلیب عیسی مسیح و رستاخیز او به عنوان بنیاد عشق خدا در پیش من  
ایستاده است. در این مرحله، خداوند آشتی خود را با ما انسانها مهر و موم کرده است و به ما نشان داده است که ما را  
دوست دارد. خدا فقط ما را دوست ندارد او همچنین آینده ای محکم به ما داده است. او این کار را با رستاخیز عیسی از  
مرگ انجام داده است. از طریق رستاخیز عیسی، خدا من را نیز از مرگ برخواهد خاست. تمام کارهایی که عیسی

روی صلیب انجام داده است در زندگی شخصی من مهر شده بود هنگامی که غسل تعمید یافتیم. زیرا با تعمید من با عیسی پیوند خوردیم. من هم در مرگ و هم در رستاخیز با او پیوند دارم. به همین دلیل است که من در مرگ و رستاخیز عیسی شریک هستم! همه اینها حقایق هستند که در گذشته اتفاق افتاده اند و در عین حال من را اکنون به ایمان می آورند. با این حال، نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که زندگی ما کامل نیست. در سراسر جهان حقایق دیگری وجود دارند که با عشق و محبت خداوند در تضاد هستند. در جهان ما بی نهایت رنج، جنگ و نفرت وجود دارند. و بسیاری از مردم که همه اینها را می بینند و باید آنها را تحمل کنند نمی توانند به خدای مهربان ایمان بیاورند. دعای مزبور نیز از این چیزهای بد خبر دارد. و همه ما چیزهای مشابهی را در زندگی خود تجربه می کنیم. وقتی همه اینها را می بینیم، شک و تردید ما را فرا می گیرد. بارها و بارها احساس می کنیم که دعاهای مان مستجاب نمی شوند. و تعجب می کنیم که خدا تا کی پنهان خواهد بود؟ یا فکر می کنیم که خدا ما را فراموش کرده است؟ و دقیقاً به همین دلیل است که ما برای زندگی خود به عنوان مسیحی در این دنیا به هدیه دوم نیاز داریم. و این امید به آینده است. می توان گفت امید خواهر یا برادر دوقلوی ایمان است. امید به ایمان وابسته است، مانند یک لنگر کشتی. می دانیم که دو چیز متعلق به یک لنگر است: اول، خود لنگر و دوم، طنابی که لنگر را به کشتی متصل می کند. در وسط طوفان، ما فقط می توانیم طنابی را ببینیم که یک کشتی را محکم و ایمن نگه می دارد. اما طناب فقط به تاریکی آب فرو نمی رود. نه، به لنگر وابسته است. و فقط به این دلیل که به لنگر متصل است، کشتی می تواند ایمن باشد. امید ما هم همینطور است. امید ما هرگز بیهوده نیست. امید ما به یک لنگر محکم پیوند خورده است. لنگر محکم، خود خداست که مرا آفرید. خدایی که با وجود این همه موقعیت خطرناک بارها و بارها زندگی ما را نجات داده است. و مهمتر از همه، امید با خدا پیوند می خورد که از طریق عیسی مسیح به من وعده نجات و سعادت ابدی را داده است. این امید که با خدای زنده پیوند دارد، نمی تواند خاموش باقی بماند. به همین دلیل هر روز به درگاه خدا دعا می کنیم. ما از او برای محافظت گذشته تشکر می کنیم. و ما با او برای نیازهای بسیاری که در اینجا و اکنون می بینیم تماس می گیریم. و گاهی اوقات اتفاق شگفت انگیزی می افتد زیرا می توانیم در این زندگی احساس کنیم که خدا دور نیست. زندگی یک مسیحی درست مثل کشتی در طوفان است. برای کسانی که در مورد طناب و لنگر خبر ندارند، یک کشتی ایمن در طوفان رویدادی شگفت انگیز است. در میان طوفان کشتی ثابت می ایستد. یک مسیحی می تواند مثل کشتی در طوفان محکم بایستد زیرا امید او را با ایمان استوار پیوند می دهد. مزبور از کلمات شگفت انگیزی برای توضیح همه اینها استفاده می کند. او می گوید چنین لحظاتی مانند زمانی است که محبت و وفاداری با هم ملاقات خواهند کرد؛ یا مثل وقتی که عدالت و سلامتی یکدیگر را خواهند بوسید. و عشق در همه آنها رشد می کند. خدا خودش از بهشت می نگرند و خوشحال است. در همه ی طوفان های زیادی که در این دنیا هستند، ایمان به اعمال گذشته خداوند متصل می شود. و امید به برکات آینده وابسته است. و همه اینها دهان شما را برای سپاس و عشق فراوان باز می کنند. ما مسیحیان مانند یک زن باردار هستیم. کودکی که در رحم رشد می کند بدون شک وجود دارد. مادر می تواند حرکت آن بچه را احساس کند. برای مادر همه این حرکت بچه به آینده اشاره می کند. نشان می دهد که کودک خیلی زود در آغوش او خواهد بود. به همین دلیل بارداری را هم تحمل می کند. حتی وقتی سخت است. در مورد ما مسیحیان هم همینطور است. ما از قبل می توانیم احساس کنیم که ایمان چگونه در زندگی ما حرکت می کند. و این باعث می شود که امیدوارانه به آنچه که قرار است اتفاق بیافتد نگاه کنیم. به زودی .... خیلی زود در آغوش پر برکت پدر خواهیم بود. آمین